**فقه، جلسه 41: 1/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

«مسألة 28: إذا جاء زوجها أو تبين حياته بعد انقضاء الفحص و الأجل فأمّا أن يكون قبل الطلاق أو قبل الأمر بالعدة»

موضوع مسأله جایی هست که بعد از انقضای فحص و اجل چهار سال، زوج بیاید و مفقودیتش از بین برود یا مشخص بشود که زنده است. چند صورت دارد. یک صورت این است که قبل از طلاق باشد یا قبل از امر به عده باشد، بنابر این‌که ما امر به عده را بدون طلاق کافی بدانیم. این یک صورت.

صورت دوم در اثناء عده باشد.

صورت سوم بعد از عده و قبل از تزویج با غیر باشد.

و صورت چهارم بعد از تزویج باشد.

صورت اوّل قبل از طلاق یا قبل از امر به عده، خب بحثی نیست.

«فعلى الأول لا إشكال في بقائها على الزوجية»

وجهی ندارد که از زوجیت خارج بشود.

«و على الثاني» در ایام «لا إشكال في انّ له الرجوع حتى على القول بعدم الطلاق لقوله (ع): في موثقة سماعة التي هي دليل هذا القول «و إن قدم و هي في عدتها أربعة أشهر و عشرا فهو أملك برجعتها و لا ترجع إلى الزوجية قهرا»» این و لا ترجع إلی الزوجیة قهرا را در این نسخة ما داخل گیومه قرار داده ازش استفاده می‌شود که قسمتی از روایت است، لا ترجع الی الزوجیة قهراً، ادامة عبارت خود سید هست، آخر روایت و هو املک برجعتها هست. و لا ترجع الی الزوجیة قهرا، نتیجه‌گیری مرحوم سید از این روایت است.

«فهي نظير المطلقة الرجعية في انّ للزوج الاختيار بين الإبقاء على الطلاق و بين الرجوع» حتی اگر ما اعتداد را، امر به اعتداد و اعتداد زن با امر حاکم را بدون طلاق کافی بدانیم در این‌که بعد از انقضاء عده زن بتواند ازدواج کند، این عده ولو چهار ماه و ده روز است، شبیه عدة وفات است، ولی در خود همان روایت سماعة، حالا ایشان تعبیر می‌کند موثقة سماعة که ما صحیحه می‌دانستیم، در روایت سماعه‌ای که دلیل این قول هست که امر حاکم به اعتداد را کافی دانسته، گفته شده که اگر مرد در ایام عده بیاید، املک برجعتها است. از این املک برجعتها استفاده می‌شود که نه این‌که املک بها تعبیر نکرده که ازش استفاده بشود که در زوجیت مرد باقی مانده، نه. این شبیه مطلقة رجعیه است که زوج می‌تواند، اختیار دارد، می‌تواند که آن را برگردد، رجوع کند و می‌تواند رجوع نکند وضع در همان طلاق باقی بماند. این هم دو صورت.

صورت سوم «و على الثالث» یعنی جایی که بعد از عده و قبل از تزویج باشد «فيه قولان أقواهما عدم جواز الرجوع» دو قول هست. اقوی این هست که نمی‌شود رجوع کرد. علتش این هست که تعبیراتی که در خود روایات مسأله هست، اقتضاء می‌کند که بعد از این، همین روایت سماعة را ملاحظه فرمودید، تعبیر روایت سماعة. روایت سماعة که روشن هست که می‌گوید و ان قدم زوجها فی العدة. در روایت سماعة تصریح کرده فان قدم زوجها بعد ما تنقضی عدتها فلیس له علیها رجعة. این چه ازدواج کرده باشد، چه ازدواج نکرده باشد. فلیس لها علیها رجعة ان قدم و هی فی عدتها اربعة اشهر و عشرا فهو املک رجعتها. همچنین در روایت برید بن معاویة فان جاء زوجها من قبل ان تنقضی عدتها من یوم طلقها الولی فبدا له ان یراجعها فهی امرأته و هی عنده علی تطلیقتین و ان انقضت العدة قبل ان یجی او یراجع فقد حلت للازواج فلا سبیل للاول علیها.

اینها تصریح به این معنا می‌کند. و روایت‌های دیگر اصلاً به عده نظری ندارد. روایت ابی الصباح و روایت حلبی. با توجه به ادله‌ای که لزوم عده را ثابت می‌کند، خود عده، معنای عده این هست که، عده سپری که شد زن از زوجیت مرد به طور کامل خارج می‌شود و بینونت کامله حاصل می‌شود. البته اصل این مطلب که بحث رجوع و اینها مطرح هست به خاطر چیزی هست که در کلمات سنی‌ها هست. سنی‌ها یک مطلبی هم از عمر نقل می‌کنند که حتی بعد از ازدواج هم آن شوهر حق دارد مراجعه کند که این داستان، یک ماجرای مفصلی کتاب‌های سنی‌ها از عمر نقل می‌کنند که یک کسی در زمان عمر گم شد و گفتند که اجنه او را دزدیدند، چقدر آن داستان درست باشد یا درست نباشد، این داستان را در کتاب‌های اهل تسنن به صورت اجمالی هست، به‌طور مفصلش در جعفریات نقل شده، در جامع احادیث، صفحة ۱۵۳، باب ۳۳ از ابواب الطلاق، حدیث ۱۴ که ؟؟؟ ۸:۲۹، یک روایت مفصلی هست که آنجا می‌گوید نفری،

أَنَّ رَجُلًا فُقِدَ فِي زَمَانِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَجَاءَتِ امْرَأَتُهُ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَضَرَبَ لَهَا أَجَلًا أَرْبَعَ سِنِينَ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا» اربعة اشهر باید بگوییم، اربعة اشهر و عشرا، عشرا را ذکر نکرده.

«فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا تَزَوَّجَتْ فَلَمَّا أَنْ كَانَتْ لَيْلَةُ دُخُولِهَا عَلَى زَوْجِهَا جَاءَ زَوْجُهَا الْمَفْقُودُ فَقِيلَ لَهُ إِنَّ امْرَأَتَكَ قَدْ تَزَوَّجَتْ وَ هِيَ تَدْخُلُ اللَّيْلَةَ عَلَى زَوْجِهَا فَأَتَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ امْرَأَتِي» بعد ماجرا را نقل می‌کند و اینها یک داستان خیلی مفصلی است که من را اجنه بردند و امثال اینها. بعد می‌گوید

«فَهَذِهِ قِصَّتِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَرْأَتِي قَالَ إِنْ شِئْتَ صَدَاقَهَا وَ إِنْ شِئْتَ رَدَدْنَاهَا إِلَيْكَ قَالَ رُدَّهَا عَلَيَّ فَرَدَّهَا عَلَيْهِ‌»

این بعد از تزویج هم، حالا قبل از این‌که دخول و اینها باشد، بعد از تزویج هم عمر آن حکم بطلان آن ازدواج کرده و امثال اینها.

این مسأله به خاطر همان مطلبی که اهل تسنن دارند، این موضوع طرح شده بعد مطرح شده.

این مسأله واضح است.

در اهل تسنن آن مسأله وجود دارد، ولی در روایات ما مسأله صاف است، خیلی روشن است که عده که تمام شد، زوجیت تمام می‌شود و امثال اینها.

«مسألة 29: إذا تبين موته في أثناء المدة أو بعدها قبل الطلاق وجب عليها عدة الوفاة»

اگر در ایام مدتی که آن اجلی که تعیین شده، مشخص شد که مَرد مُرده یا بعد از آن و قبل از طلاق مشخص شد، وجب علیها عدة الوفاة.

«و ان تبين في أثناء العدة» اگر در اثناء عده روشن شد که مرد از دنیا رفته.

«فيحتمل الاكتفاء بإتمامها» احتمال دارد که ما بگوییم همین عده‌ای را که نگه می‌داشت، کافی هست که تمامش کند.

«لأنّ الحكم الشرعي صار في حقها ذلك» حکم شرعی در حقش این عده شده.

«و يحتمل وجوب استيناف عدة الوفاة كما لو مات في أثناء عدة الطلاق في سائر المقامات و هذا أحوط إن لم يكن أقوى»

احتمال دارد که ما بگوییم که باید عدة وفات را از اوّل شروع کند، همچنان که اگر عدة طلاق در سایر موارد، در وسط عدة طلاق از دنیا برود، آن عدة وفات را باید از حالا، نمی‌شود به آن عدة طلاق اکتفاء کند. باید موقع مرگ یا موقع بلوغ خبر عدة وفات را نگه دارد.

ایشان می‌فرماید: «و هذا أحوط إن لم يكن أقوى» این مسأله دو صورت دارد. یک صورت این است که ما این عده‌ای را که زن نگه می‌دارد، این عده را عدة طلاق بدانیم، ولو مدتش را ۴ ماه و ده روز بدانیم. ولی عده، عدة طلاق باشد. اگر عدة طلاق باشد، آن به نظر می‌رسد که تردیدی نباید کرد که باید عدة وفات نگه دارد، مانند سایر مقاماتی که در اثناء عدة طلاق وفات صورت می‌گیرد. اطلاق ادله‌ای که می‌گوید اگر مرد از دنیا برود، زن باید عدة وفات نگه دارد، این صورت را هم می‌گیرد. این عده‌اش هم عدة وفات نبوده، عدة طلاق بوده. بحث را باید در صورتی قرار بدهیم که این عده را، عدة وفات بدانیم. مثلاً در جایی که اصلاً. یا در جایی که اصلاً طلاق را لازم ندانیم. امر به عده اگر صورت بگیرد، بگوییم امر به عده کفایت می‌کند برای این‌که عده نگه دارد. در این صورت چطور؟ به نظر می‌رسد که این عده را ولو عدة وفات بگیریم، این عدة وفات معهود نیست. ما دلیلی نداریم عدة وفات معهود باشد. به خاطر این، قبلاً گفتیم که حداد و اینها در آن جاری نمی‌شود. حالا اینجور بگوییم، اگر ما بگوییم این دقیقاً همان عدة وفات است، همة احکام عدة وفات را هم بر آن بار کنیم، بگوییم حداد هم لازم است، انعطاق ام ولده و مدبره و غیر ذلک من الاحکام المترتب علی الموت که در مسألة قبلی پیش آمد که کسی که، کنیزی که ام ولد هست اگر شوهرش بمیرد، این کنیز اگر بچه داشته باشد، از سهم این بچه آزاد می‌شود. یا مدبّر باشد، وصیت به انت حرّ ظهور حیاتی و ؟؟؟ ۱۵:۲۵ وفاتی مدبّر هم بگوییم، این را در حکم متوفی فرض کرده، همة احکام عدة وفات را بر آن بار کرده باشد. اگر بگوییم همة احکام عدة وفات را بر آن بار کرده باشد، به نظر می‌رسد که دیگر این همان احکام عدة وفات را داشته باشد و باید هم ادامه بدهد.

ولی اصل این مبنا ناتمام است. ما آن چیزی که از ادله استفاده کردیم این است که این یک عدة خاصی هست، ولو مدتش چهار ماه و ده روز است. در این مدت ۴ ماه و ده روز، اوّلاً این عده‌اش، عدة رجعیه است. به‌طوری که امکان دارد شوهر مراجعه کند، اگر هم شوهر مراجعه کند می‌تواند رجوع کند، امثال اینها.

ثانیاً احکام عدة وفات را ما دلیلی نداریم داشته باشد. باید حداد نگه دارد و امثال اینها. این دلیلی است که در مورد عدة وفات دارد که من حین بلوغ الخبر هست، لأنّ علیها ان تحق، صحیحة زراره این هست که می‌گوید علتی که زن عدة وفاتش از حین بلوغ خبر هست به خاطر این هست که زن موظف هست در عدة وفات حداد نگه دارد. آن دلیل به نظر می‌رسد ما نحن فیه را هم بگیرد و از حین بلوغ خبر وفات باید عدة وفات نگه دارد، چون حداد باید نگه دارد، بنابراین به نظر می‌رسد که بنابر این‌که عده هم، عدة وفات باشد، این عدة وفات خاصی است. با عده‌های وفات دیگر فرق دارد. اطلاق ادله‌ای که می‌گوید مردی که از دنیا برود، زنش باید عدة وفات نگه دارد و حداد نگه دارد و از عدة وفات و حداد، آغازش یکی هستند، اقتضاء می‌کند که اینجا عده را استیناف کند. این این مطلب.

«و إن تبين بعدها قبل التزويج أو بعده فالأقوى ما هو المشهور من كفايتها خصوصا إذا كان بعد التزويج سواء كان موته قبل العدة أو في أثنائها أو بعدها أو بعد التزويج لانقطاع العصمة بينهما»

این مسأله‌ای که در مسألة ۲۶ بعضی از فروضش گذشت، اینجا هم همین مطلب هست، چون به اصطلاح از خود روایات مسأله استفاده می‌شد که بعد از تمام شدن عده دیگر مرد وقتی مراجعه کند، ولو زنده هم باشد، حق رجوع ندارد، عصمت بین زن و مرد و عُلقة زوجیت به طور کامل قطع می‌شود، بنابراین آن عدة سابق کافی است.

«كما إذا جاء حيا بعد العدة أو بعد التزويج» بعد می‌گوید: ««و القول» بوجوب تجديد عدة الوفاة لو ظهر كون موته فيها، لأنّ الحكم بالبينونة كان مبنيا على الظاهر و اجتهاد الحاكم و قد تبين خطاؤه، بل يحتمل وجوب العدة عليها ثانيا و إن نكحت لما ذكر ضعيف»

این وجهی که باید بگوییم حتماً عدة وفات را تجدید کند، بلکه باید بگوییم اگر هم نکاح هم بکند باز هم باید تجدید کند، این قول ضعیفی هست. به دلیل این‌که ما، استدلال کردند، حکم به بینونت مبنی بر ظاهر و اجتهاد حاکم است. ما دلیل نداریم، نه حکم به بینونت یک حکم واقعی است و شاهدش هم این است که بنابر تصریح روایات، اگر شوهر بیاید، روایات ما لا سبیل له علیها.

«مع انّه لم يعلم قائله منّا و إنّما هو قول بعض الشافعية.»

اینها به نظرم بحثشان مبتنی بر همان بحث‌هایی هست که روایت‌های عمر و امثال اینها، که حتی بعد از ازدواج هم برای شوهر حق قائل هستند، بنابر آن مبانی است. اگر آن بمانی را قائل نباشیم، وجه خاصی برای این مطلب نیست.

مسألة بعدی «مسألة 30: لو بان بعد العدة عدم وقوع المقدمات على الوجه الصحيح، بأن تبين عدم تحقق الفحص على وجهه، أو عدم انقضاء المدة، أو عدم تحقق شروط الطلاق، أو نحو ذلك» اگر بعد از عده روشن شد که مقدمات، به وجه صحیح رخ نداد. مقدمات یکی‌اش بحث فحص بود که باید انجام می‌شد، باید فحص انجام می‌شد. یک نکته این بود که باید ۴ سال می‌گذشت. حالا اگر روشن شد که هنوز ۴ سال نگذشته، در محاسب اشتباه شده، یکی از مقدمات این است که بنابراین که طلاق را ما معتبر بدانیم، طلاق شروطی دارد، از آن روایتش هم استفاده می‌شود که طلاق باید با شرایط طلاق باشد.

«أو نحو ذلك، وجب التدارك و لو بالاستيناف» باید آن مقدماتی که نادرست بوده، آن مقدمات را تدارک کرد. اگر طلاق بدون شروط باشد، طلاق را تکرار کرد، اگر مدت هنوز منقضی نشده باید صبر کرد که مدت منقضی بشود. اگر فحص انجام نشده باشد، باید فحص را انجام بدهیم، یا اگر ناقص باشد تکمیل کنیم.

«و لو كان ذلك بعد تزويجها من الغير كان باطلا، و إن كان الزوج الثاني دخل بها حرمت عليه أبدا، لأنّها كانت ذات بعل و العقد على ذات البعل كالعقد في العدة في إيجاب الحرمة الأبدية مع الدخول و إن كان جاهلا.»

ایشان می‌فرماید اگر زوج ثانی دخول کند به این شخص، حرمت ابد برایش ثابت می‌شود چون ذات بعل هست و عقد به ذات بعل مانند عقد در عده حرمت ابدی را با دخول می‌آورد ولو جاهل باشد.

البته این یک بحث مفصلی دارد که آیا عقد به ذات بعل حکمش چی است؟ مرحوم سید عقد به ذات بعل را ملحق می‌داند به عقد به عده. تعبیر می‌کند یلحق بالمعتدة، تعبیر مرحوم سید، یلحق بالتزویج فی العدة فی ایجاب الحرمة الابدیة تزویج ذات البعل.

مسألة ۹ این بحثش مفصل در جلد ششم از بحث‌های نکاح حاج آقا مفصل بحث‌هایش وارد شده.

مرحوم سید قائل به این هستند که تزویج به ذات بعل مثل تزویج معتدة اگر دخول صورت بگیرد ولو جاهلاً هم باشد حرمت ابد دارد، اینها معمولاً به اولویت تمسک می‌کنند. حاج آقا می‌فرمایند ظاهر تعبیر مرحوم سید هم همین هست که اولویت باشد. محصّل اولویتش هم این هست، می‌گویند که تزویج به معتدة علت حرمت ابد داشتنش این هست که به احترام شوهر است. عده را به احترام شوهر شارع جعل کرده و احترام شوهر اقتضاء می‌کند اگر کسی این احترام را رعایت نکند، حرمت ابد برایش ثابت بشود. وقتی خود شوهر موجود هست، به طریق اولی این احترام شوهر اقتضاء می‌کند که حرمت ابد ثابت باشد. ولی حاج آقا آنجا مفصل توضیح می‌دهند که نه مطلب چنین نیست. آن این است که درست است که زوجیت دخالت دارد، احترام شوهر دخالت دارد. ولی این‌که احترام شوهر تمام العلة بر لزوم عده باشد معلوم نیست، می‌تواند علت حرمت ابد یک نکتة دیگری هم ضمیمه‌اش باشد. آن این است که در مورد شوهر و تزویج ذات بعل به دلیل وجود شوهر، اگر شارع مقدس تزویج ذات بعل را سبب حرمت ابد قرار ندهد، خیلی مشکلی پیش نمی‌آید، به دلیل این‌که به علت وجود شوهر این زن به این راحتی‌ها نمی‌تواند برود با دیگری ازدواج کند. وجود شوهر مانع طبیعی برای ازدواج ذات بعل هست. این مانع طبیعی در مورد معتده وجود ندارد. معتده شوهر ندارد که این شوهر وجودش مانع ازدواج معتده بشود. چون شوهر ندارد، ولو شوهرش هم طلاق داده باشد، بالأخره شوهر بالفعل ندارد. یعنی حق رجوع هم داشته باشد خیلی وقت‌ها آن شوهر با این زن دعوا دارد، شوهری که علاقه به زن داشته باشد، شوهری که این را زن خودش بداند و از ازدواج آن جلوگیری کند و وجودش بالتبع مانع ازدواج باشد ندارد. بنابراین این‌که شارع مقدس در مورد معتده به حرمت ابد حکم کرده، این اولویت ندارد بر این‌که در مورد ذات بعل هم ما حرمت ابد قائل بشویم.

حاج آقا آنجا بحث می‌کنند که در مورد ذات بعل خودش یک روایت‌های خاص دارد، آن روایت‌های خاص را باید بررسی کرد، آن روایت خاص هم که ایشان بررسی کردند، نتیجة محصّل فتوای حاج آقا از جمع بین روایات این هست که اگر شوهر عالم باشد به این‌که زن ذات بعل هست، یا جاهل غیر معذور باشد، با توضیحاتی که دادند که جاهل غیر معذور چجوری است. اگر شوهر جاهل غیر معذور باشد حرمت ابد دارد. ولی اگر شوهر جاهل باشد و در این جهلش هم معذور باشد، ولو دخول هم صورت بگیرد، حرمت ندارد و به این نحو.

حالا در ما نحن فیه هم مسأله همین هست. داخل در همان بحث تزویج به ذات بعل هست. تزویج ذات بعل صحیح هست یا صحیح نیست.

««و قد يقال» بعدمها إذا تبين كون العقد بعد موته لعدم كونها حينئذ ذات بعل في نفس الأمر و لا في العدة لأنّها موقوفة على الطلاق الصحيح، فهو نظير التزويج الواقع بعد الموت و قبل بلوغ الخبر»

بحث این است که اگر عقد بعد از موت شوهر واقع شده باشد. اگر بعد از موت واقع شده باشد، بعضی‌ها می‌گویند که اینجا حرمت ابد نمی‌آورد، چون ذات بعل نیست، چون فرض این است که شوهرش مرده و بنابراین شوهری ندارد، در عده هم نیست، چون متوقف در طلاق صحیح هست و فرض این هست که اینجا طلاق صحیحی رخ نداده. و این شکلی. نظیر تزویج واقع بعد الموت و قبل بلوغ الخبر هست.

مرحوم سید می‌فرماید: «لكنه مشكل، و أشكل منه ما عن القواعد من صحة التزويج حينئذ أيضا، لكن لا ينبغي الإشكال في بطلان التزويج»

ایشان می‌فرماید در قواعد گفته که اگر ازدواج کرده باشد، این ازدواج باطل هست. مرحوم سید می‌فرماید در مورد صحت تزویج آن «لا ينبغي الإشكال في بطلان التزويج، و الأقوى الحرمة الأبدية أيضا»

اما بطلان تزویج به خاطر این‌که شارع بعداً گفته عده نگه داریم، در همان بحث ایجاب حرمت ابدیه، به تناسب همین بحث مطرح شده که آیا در تزویج واقع بعد الموت قبل بلوغ الخبر این تزویج باطل هست یا باطل نیست. حاج آقا آنجا توضیح دادند، جلد ۶، درس شمارة ۲۱۲، این مسأله شروع می‌شود. حاج آقا آنجا توضیح دادند که متفاهم عرفی از این‌که باید عده نگه دارد این هست که قبل از عده حق تزویج ندارد، ولو در ایام عده هم نباشد. این‌که ما بگوییم ازدواج باطل است، بقاءً ازدواج اگر بعداً ازدواج کند، ازدواج کشف می‌شود، بعداً این عده که شروع می‌شود با شروع در زمان عده آن ازدواج باطل می‌شود این خلاف متفاهم عرفی است. متفاهم عرفی از این‌که باید عده نگه دارد این است که قبل از آن عده لازم نیست نگه داشته باشد. تزویجش باطل هست.

مرحوم سید می‌فرمایند: «و الأقوى الحرمة الأبدية أيضا لأنّ الظاهر انّ المناط في الحرمة الأبدية العقد مع الدخول قبل انقضاء العدة لا الوقوع فيها.» فیها: یعنی فی العدة.

مرحوم سید همین مسأله را آنجا مطرح کرده. آنجا هم به همین مطلب فتوا داده، ولی یک مقداری شل‌تر، اینجا یک قدری محکم‌تر عبارتش هست. آنجا عبارتی که مرحوم سید دارد،

مسأله ۱۰: «10 مسألة إذا تزوج امرأة عليها عدة و لم تشرع فيها كما إذا مات زوجها و لم يبلغها الخبر فإن عدتها من حين بلوغ الخبر فهل يوجب الحرمة الأبدية أم لا قولان أحوطهما الأول بل لا يخلو عن قوة»

اینجا بل لا یخلو عن قوة تعبیر کرده، اینجا لأنّ الظاهر تعبیر کرده که یک مقداری محکم‌تر هست.

حالا وجه این حرمت ابد چی است؟ حاج آقا مفصل این را بحث کردند، چند وجه ذکر می‌کنند. یک وجه، وجهی هست که می‌تواند مرحوم سید قائل به آن باشد، آن وجه بحث اولویت هست. مرحوم سید در مورد تزویج ذات بعل به اولویت تمسک می‌کردند برای این‌که ذات بعل تزویجش حرمت ابد می‌آید. همین ادعای اولویت در ما نحن فیه هم می‌شود مطرح بشود، دیگر وقتی این در ایام عده حرمت ابد می‌آورد، قبل از عده که هنوز شوهر در زوجیت هست، آن حرمت ابدش بالاولویة ثابت می‌شود.

همان اشکالی که آنجا به اولویت بود که معلوم نیست زوجیت تمام العلة باشد. نکات دیگری این‌که می‌تواند دخالت داشته باشد در حرمت ابد. البته اینجا شوهر مفقود است، ولی همین شوهر مفقود چه بسا مانع از ازدواج شخص بشود. احتمال وجود شوهر خیلی وقت‌ها مانع می‌شود، فرق است بین شوهر ثابت الموت، و شوهر مشکوک الموت. بین این دو تا نمی‌شود اولویت قرار داد. جایی که ثابت الموت باشد، دیگر شوهر قطعاً وجود ندارد. ولی جایی که احتمال وجود شوهر باشد، همین احتمال وجود شوهر باعث می‌شود که زن خیلی وقت‌ها رادع طبیعی زن از ازدواج هست. و خیلی وقت‌ها ازدواج کردن زن نیاز دارد دیگران دست و پا کنند. خود زن به تنهایی ازدواج نمی‌کند. افراد دیگر باید اقدام کنند. احتمال این‌که شوهر داشته باشد باعث می‌شود که افراد دیگر حاضر نباشند برای شوهر دادن این زن اقدام کنند. آن شوهر جدید هم تا وقتی که معلوم، ثابت نباشد که این شوهرش از دنیا رفته، چه بسا حاضر نیست ازدواج کند. همة اینها نکاتی هست که رادعیت طبیعی دارد، بنابراین با وجود رادعیت طبیعی داشتن ما نمی‌توانیم بگوییم شارع مقدس یک رادعیت تعبدی جعل کرده و حرمت ابد را ثابت کرده تا این حرمت ابد یک رادعیت داشته باشد. پس اولویتی در کار نیست.

مرحوم آقای خویی به دو بیان دیگر، دو وجه دیگر تمسک کردند که حاج آقا این دو وجه را توضیح می‌دهند و مرحوم کاشف اللثام وجه چهارمی تمسک کرده، آنها را هم توضیح می‌دهند. من در جلسة آینده چکیدة فرمایشات حاج آقا را نقل می‌کنم. تصریح این بحث را ملاحظه بفرمایید، در کتاب نکاح حاج آقا مراجعه بفرمایید، جلد ۶ از درس شمارة ۲۱۲ این بحث‌ها شروع می‌شود، چند جلسه در این مورد بحث کردند تا وسط‌های جلسة ۲۱۴. ۲۱۲، ۲۱۳ و ۲۱۴ این دو جلسه و نیم در مورد این بحث، بحث کردند، من حالا چکیدة فرمایشات حاج آقا را در جلسة آینده نقل می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان